

علی سلطانی گردفرامری

# بهار در آینه حماسه‌ها (۳)

## حماسه‌ی بهار از دیدگاه دیگر شاعران

بیان کوه پیکر بهمراهی باد به جنگ زمستان می‌برند . زمستان نیز در برابر ، صف برافراشته را که چون « خواجهگان پنبه قبا‌ی سپیدبر » به نظر می‌رسند آراسته و از دیگر سوی کلاغان « سرخ‌دهان سیاهکار » را قطار از پس قطار بر دشت و کوه برپای داشته است :

م‌لشکر زمستان نوروز نامدار  
کرده‌ست رای ناختن و قصد کارزار  
واینک بیامده‌ست به پنجاه روز پیش  
چشم سده طلاهی نوروز نامدار  
آری هر آنکهی که سپاهی شود به رزم  
زاول‌مچند روز بیاید طلایه دار  
این باغ وراغ ملکت نوروز ماه بود  
این کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار  
جوش پر از منور و کوهش پراز سن  
راغش پراز بنفشه و باغش پراز بهار  
نوروز ازین وطن ، سفری کرد چون ملک  
آری سفر کنند ملوک بزرگوار  
چون دیدم ماهیان زمستان که در سفر  
اندر دوید و مملکت او بفارتید  
با لشکری گران و سپاهی گرافه کار  
برداشت تاجهای همه تارک سسمن  
برداشت پنجه‌های همه ساعد چنار  
بستد عمامه های خز سبز ضیمران  
شکست حقه های زر و زر میوه دار  
در باغها نشاند گروه از پس گسروه  
در راغها کشید قطار از پس قطار  
زین خواجهگان پنبه قبا‌ی سپید پسر  
زین رنگیان سرخ دهان سیاهکار  
باد شمال چون زمستان چنین بدید  
اندر تک ایستاد چو جاسوس بیقرار  
نوروز را نگفت که در خاندان ملک  
از فروزینت تو که پیرار بود و یار  
بنگاه تو سپاه زمستان بفارتید  
هم گنج شایکانت و هم در شاهوار  
معنوقکانت را گل و گلنار و یاسمن  
از دست یاره بر بود ، از گوش گوشوار  
خنیاکرانت ، فاخته و عنده‌سب را  
شکست نای در کف و طنبور در کنار

علاوه بر شاعران حماسه سرا ، برخی از دیگر شاعران نیز بهار را در حال و هوایی حماسی نگریسته و وصفی حماسه‌وار از منظره‌های بهار به دست داده‌اند . دلیل این امر کاملاً روشن است . اگر فردوسی عمری را به سرودن شاهنامه پرداخت و پیوسته در جهان پندار با پهلوانان و رزمندگان پر آوازه دمساز بود و چون نقاشی چیره دست ، صحنه‌ی پیکارهای آنان را بر پرده اشعار خود جاودانه ساخت ، بسیاری از دیگر شاعران نیز در رکاب فرمانروایان زمانه میدانهای پر آشوب جنگ را با چشم خویش می‌دیدند و خروش کوس جنگ و صدای زخم گرزها و شمشیرها را در میان آبروی از مرگ و خون می‌شنیدند بنابر این ، طبیعی است که از مشاهدات خود در تشبیه و توصیف بهار بهره بگیرند .

رودکی در قصیده‌ی بهاری‌ی خویش ، ابر تیره بهاری را به لشکری انبوه تشبیه کرده است که باد صبا آرایش جنگی آنرا بر عهده دارد ، صدای قرس‌آور تندر ، کوس نبرد را می‌نوازد و برق روشن ، چونان رزمنده‌ای است که تیرهای آتش را به سوی سپاهیان دشمن پرتاب می‌کند ابر ، مانند سوکواران باران اشک از دیدگان فرو می‌بارد و رعد چون عاشقی رنج‌دیده از دل خسته‌ی خویش بزاری می‌نالد :

آمد بهار خرم بارنگ و بسوی طیب  
باصد هزار ترهت و آرایش عجیب  
شاید که مرد پیر بدین گه جوان شود  
گیتی بدیل یافت شباب از پی شیب  
چرخ بزرگوار یکی لشکری بگرد  
لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب  
نفاط برق روشن و تندرش ، طبل زن  
دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب  
آن ابر مین که گرید چون مرد سوکوار  
و آن رعد بین که نالد چون عاشق کثیب  
تندر میان دشت همی باد برده  
برق از میان امر همی بر کشد قضیب (۱)

منوچهری ، عاشق وفادار طبیعت ، رزم بهار و زمستان را با زیبایی تمام بیان کرده و از همه‌ی عوامل طبیعت برای این رزم تماشاچی ، سپاهی گران گرد آورده است ، سپاهیان که به جای جوشن ، دیبای سبز بر تن می‌پوشند و کمری از ارغوان وزرهی از ضیمران در بر می‌کنند . صنهای درختان چون صف جنگیسان به پا می‌خیزند بسا پرجمی از برک لاله و ذوالفقاری از برق تابناک در دست ، بانگ رعد را به صدا در می‌آورند و ابرها را خون

نوروز ماه گفت : به جان و سرامیر  
 کز جان دی برآرم تا چند که دمار  
 گرد آورم سپاهی دیبای سبز پوش  
 زنجیر زلف و سروقد و سلسله عذار  
 از ارغوان کمرکم از ضیمران زره  
 از نارون پیاده و از ناروان سوار  
 قوس قرح کمان کنم از شاخ بید ، تیر  
 از برک لاله رایت و از برق ذوالفقار  
 از ابر پیل سازم و از باد پیلان  
 وزبانک رعد آینهی پیسلیشمار  
 نوروز پیش از آنکه سراپرده زد به در  
 بالعبتان باغ و عروسان مرغزار  
 این جشن فرخ سده را چون طلاگان  
 از پیش خویشتن بفرستاد کامگار .. (۲)

انوری ایبوردی ، فصل بهار را به رستم مانند کرده است  
 که رنگین کمان هفت رنگ بهاری را به زه در آورده و با تیرهای  
 ژاله سپر برف را از دوش کوهساران درهم شکسته است:

ژاله سپر برف برد از کتف کوه  
 تا رستم نیسان به خم آورد کمان را (۳)

به گفته ناصر خسرو ، « گل تبار و آل داردمه مهرویان »  
 و چنین است که در نظر انوری ، گل به گاه بهاران با سپاه وحشر  
 در میدانهای گلزار حرکت می کند و بنا بر این ابر نیز کوس رعد  
 را بر اوج آسمان می نوازد و فریاد می کشد :

ابر بی کوس رعد می نرود

تا گل آندر جهان حشر دارد (۴)

آبگیر از حلقه های کوچک امواج ، زرهی سخت بر اندام  
 خود پوشانیده و برگهای نیلوفر آبی را مانند پیکانهای تیز بر چله  
 کمان نهاده است. ازین روی انوری در فضای خیال ، چنین می  
 پندارد که باغ در برابر سپاه زمستان ، نهانی ، به تدارک حمله ای  
 سخت مشغول است :

در خفیه گرنه عزم خروجت باغ را

چون آبگیر ها همه پر تیغ و جوشسته؟ (۵)

ساقه های بید ، برگهای خود را چون تیغهای دو دم بدین  
 سوی و آن سوی می گردانند و آبگیر زره بر خود پوشانیده و همین  
 ساز نبرد ، انوری را به شگفتی وامی دارد چرا که باد خوش نفسی  
 بهاری یکنه با « بقایای لشکر سرما » در حال نبرد است و دیگر به  
 تیغهای بید و زره آبگیر نیازی نیست :

با بقایای لشکر سرما

گر صبا عزم کر و فر دارد

تیغ در دست بید می چه کند

وز چه معنی زره ، شمر دارد؟ (۶)

عبدالواسع جبلی با دیدن ابر خروشان بهاری که دامان کوه  
 را به آتش می کشد - از خویشتن می پرسد : « این چیست که از  
 دریای موج افکن سر بر آورده و بردشته پرچمهای سرخ رنگ لاله ها  
 را بر افراشته و جوشهای سبز رنگ سبزها را بر اندام باغ پوشانیده  
 است :

چه جرمت آن بر آورده سر از دریای موج افکن

به کوه آندرمان آتش به بحر اندر کتان دامن

ز لاله راغ را دلرد پر از بیجساده گسون رایت

ز سبزه باغ را دارد پر از پیروزه گون جوشن

بشود چه سره نرسن بتابد طره سنبل

ببندد دیده نرگس بسرد جامه سوسن (۷)

مجیرالدین بیلقانی با شنیدن خروش ابرها و حرکت برک  
 های بید و جدا شدن برگهای گلها و درختان در اثر باد صحنه  
 پیکاری سخت را در نظر آورده است که ابر فریاد می کشد و رجز  
 می خواند ، صاعقه ، نیزه می افکند ، بید برگهای پیکانی خود را  
 بر اندام دشمن می زند و باد صبا با نیزه خویش برگهای درختان  
 را چون حلقه هایی از زمین جدا می سازد :

بید یاسج زن باغست و صبا حلقه ربا

ابر ناورد کن وصاعقه ژوپین فگنت (۸)

منظره ابر خروشان و برق افکن بهاری اندیشه بسیاری از  
 دیگر شاعران را نیز به جهان حماسه ها راه نموده است چنان  
 که فرخی در قصیده « برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا »  
 و صبا کاشانی در قصیده ای زیبا به مطلع

از کوه بر شدند خروشان سحابها

غلطان شدند از بر البرز آجا (۹)

و نیز سروش اصفهانی در قصیده ای استادانه با مطلع:

دو اربانک زن گشت از دوسوی آسمان پیدا

به هم ناگاه پیوستند و بر شد از دوسو غوغا (۱۰)

رزم ابرها را بر میدان نیلگون آسمان به زیبایی تمام تصویر  
 کرده اند که مدعای ما را بسنده است و بیان بیشتر آن در سن  
 مختصر نمی گنجد .

## پایان سفر

اکنون روزگار گذشته را پشت سر می نهیم تا به سروده های  
 شاعران معاصر نیز نظری بیفکنیم . بدیهی است که در زمان مادیگر  
 دوران نیزه و شمشیر و سلاحهایی ازین گونه سپری شده و حماسه  
 ملتها نیز شکل و رنگی دیگر به خود گرفته است اما در هر حال  
 رنگی از اندیشه های حماسی پیشین در سروده های معاصر پارسی به  
 چشم می خورد .

ملك الشعرای بهار ، وصف هایی از بهار را با لفظ و معنایی  
 رزمی بیان کرده است که بی گمان نشانه ای از پیوستگی اندیشه وی  
 با شاعران کهن به شمار می رود . او با دیدن لاله های آتشین بر دشت  
 و کوه ، گروهی نیزه دار را در نظر آورده است که از پهنه  
 دشت سر بر آورده و تا اوج کوه را زیر پانهاده اند . گلهای سرخ  
 ارغوان بدان می ماند که برگهای بید چون تیغی بران ، خونهای  
 ارغوان را بر جای جای اندامش پراکنده باشند :

آن لاله بر مثال یکی خیل نیزه دار

از دشت بر دمید و به کهسار مردوید

گویی که ارغوان را ز آسیب بید برک

زخمی به سر رسید و بر اندام خون چکید (۱۱)

بهار در قصیده ای دیگر - که بهار گیلان و دیلمان را با  
 زیباترین بیان وصف کرده - کوههای پر درخت آن سرزمین را به  
 مردان مبارزی تشبیه کرده است که بر کلاه آهنین خویش پره های  
 سبز بر افراشته باشند :

آن کوه پر درخت چو مردی مبارز است

پره های سبز بر زده چون جنگیان به خود (۱۲)

همچنین نیما یوشیج ، پیشرو نوپردازان معاصر ، قصیده ای  
 دراز آهنگ در وصف بهار مازندران سروده و توفان بهسازی آن  
 سامان را در تصویری حماسه وار جان بخشیده است ، چنان که  
 قصیده ی زیبای فرخی ، منوچهری ، سروش اصفهانی و صبا  
 کاشانی را به یاد خواننده می آورد .

نیما هنگامه کارزار طبیعت را به همراهی « نگارین » خود  
 بر اسبهای باد رفتار مشاهده کرده و گفته است : ابری سیاه از کوه

مازندران سر بر کشید و جهان را از کران تا کران چون شب تاریک ساخت. آن گاه سیاهیها در دل جنگلهای انبوه چون دیوان کینهخواه نبردی بی‌امان آغاز کردند چنان که به گفته منوچهری:

بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت

که کوه اندر فتادی زو به گردن

ناگاه ابر تیره از رنجهای درون فغانی هول انگیز بر کشید و سیلاب سرشک از دیدگانش باریدن گرفت و آن‌گاه هزاردریای آب چون اژدها نعره زنان از دامن کوه سرازیر گشت که تاب از جهان و توان از رهنوردان باز گرفت:

چو ابر بر کرد سر زکوه مازندران

سیاه کرد این جهان همه کران تا کران

زمین سلامت گرفت هوا مهابت فرود

از بر لایح کوه تا به ره لووران

چو دیو ماهم به کین شدند از پیشه‌ها

بی چه اندیشه‌ها چه شکل‌های جهان

بکوفتند از نهان به نعره پسردلان

به دستهای وزین به کوس‌های گران

هول برانگیختند به هم در آویختند

ز یکدگر ریختند خون ز تن خونفشان

غریب‌ها گشت راست چنانکه گفتمی شدست

بر سر این خاکدان خراب یکر جهان

زرنجهای درون فغان مرآورد ابر

زدیده تاریخش سرشک‌های نهان

رها شد از پیش کوه هزار دریای آب

که از جهان برد تاب‌زره نوردان توان

رود مخوان اژدها دهان پراز نعره‌ها

زهر نشیبی جدا به پشت کوه کلان... (۱۳)

انقلاب مشروطیت حماسه ملتی بود که برای رهایی از بندگی گران ظلم برپای خاست و خون گلرنگ خویش را نثار زمین کرد. تا بهار پیروزی و آزادی فرارسید، اما به قول عارف، ترانه سرای نامی، بهاری چند بلبل از اندوه مرگ جوانان وطن در سایه گل خزید و دم از گفتگو فرو بست و گل پیراهن گلبرگها را در ماتم آن عزیزان درید. بر خاک شهیدان وطن لاله‌های خونرنگ دمیدند گرفت و قد سروبوستانی در سوک آنان خمید و بدنبال آن، آتش جنگ جهانی به دامان ایران گرفت و جلوه بهاران از رونق افتاد چونان که گویی حماسه کهن تازه شد و لشکر سلم و تور از دوسوی بر سر زمین اورمزد حمله آوردند. برآستی که شعر زیبای نادر پور رنجهای ایرانیان را در آن روزگار تیره چه خوب تصویر می‌کنند!

بهار امسال خاموش است،

نه شمع غنچه‌ای در شمعدان شاخه‌ها دارد.

نه آتشبازی سرخ و بنفش ارغوانها را.

بهار امسال بغضی در گلو دارد

فروغ خنده از سیمای او دور است،

عروس آفتابش زنده در گور است.

مگر سیلاب اشکش پاک گرداند

زلوح سینه او حسرت رنگین کمان‌ها را... (۱۴)

و اخوان ثالث درین قرن بی‌آینو بی‌آزم - که شکوفه های تازه شکفته بازیچه باد حوادث است - رستم وار می‌خروشند و هم نبرد می‌طلبند تا اهریمنان شکوفه شکن را از پای درآورد:

هان! کجاست؟

پایتخت این بی‌آزم و بی‌آیین قرن؟

کاندر آن بی‌گونه‌ای مهلت

هر شکوفه تازه روبازیچه باد است... (۱۵)

ازین پس شعر همچون پهلوانی دلیر به پا خاست تا نقش پرتلاش خود را در حماسه ایران برعهده گیرد و برخی از شاعران در راهی گام نهادند که مانند فردوسی، روشنگر تاریخ و سراینده حماسه امروزی ایران شوند. سیاوش کسرای در منظومه آرش از زبان عمونوروز، بهاران را مژده می‌دهد و پهلوانان را فرا می‌خواند تا برای

سر بر آوردن گل از درون برف

تاب نرم رقص ماهی در بلور آب

بوی خاک عطر باران خورده در کهار

خواب گند مزارها در چشمه مهتاب (۱۶)

آرش وار به پا خیزند و کمان همت در چنگ، قله پیروزیها را زیر پا گذارند زیرا که اینک دوران کوشش فرا رسیده است و مرز را تیر آرش جان باخته باید.

شاعر امروز به مصداق سخن منوچهر آتشی، چشم به راه بهار نمی‌نشیند بلکه حتی در دل خزانها و زمستانها، آرزویش اینست که در بوستان دلها، بهار شادی بشکفاند و در شبهای تاریک چراغ امیدی برافروزد:

وقتی شکوفه‌های بلورین یاس‌ها

همراه بانسیم سحر کوچ مسی‌کنند

وقتی که با نوای خزان برگهای خشک

خش‌خش کنان به روی زمین چرخ می‌زنند

\*\*\*

وقتی که گل به خواب زمستانه می‌رود

در وحشت سکوت غم انگیز باغها

وقتی به روی چنبره شاخه های لخت

فریاد می‌کند به شادی کلاغها

آن‌گاه من بهار کنم سخن باغ‌خویش

روشن کنم به سینه شبها چراغ خویش... (۱۷)

بهار عمرتان پایدار باد و شکوفه زندگیتان پر بار

## توضیحات

۱ رودکی - به کوشش آقای دکتر خطیب رهبر ص ۲ او

۲ - دیوان منوچهری ص ۳۰ و ۳۱

۳ دیوان انوری ص ۹

۴ تا ۶ - ایضا دیوان انوری به ترتیب ص ۱۲۴-۸۳-۱۲۴

۷ - گنج سخن - تالیف آقای دکتر صفاج ص ۳۳۰-۳۳۱

۸ - تاریخ ادبیات در ایران - نوشته آقای دکتر صفاج ص ۲

۷۲۴

۹ و ۱۰ - گنج سخن به ترتیب ج ۳ ص ۲۳۴ و ۲۲۱

۱۱ و ۱۲ - دیوان ملک الشعرای بهار به ترتیب ج ۱ ص ۵۲۷

و ص ۶۵۰

۱۳ - مجموعه اشعار نیما یوشیج چاپ دکتر جنتی عطایی ص ۲۹۶

تا ۳۰۰

۱۴ - سرمه خورشید - انتشارات مروارید ص ۸۳ و ۸۴

۱۵ - آخر شاهنامه - انتشارات مروارید ص ۸۱

۱۶ و ۱۷ - راهیان شعر امروز چاپ ۱۳۴۷ به ترتیب ص ۱۲۰

۱۷ و